

وجود شخص سردار سپه بطور کلی باعث تحرك فوق العاده در تمام شئون شده بود و فعالیتی برای امنیت و دفع سرکشان و تحول اساسی در ادارات و جنبش شدید در کارها دیده میشد و این مرد فوق العاده و نابغه در جبهه های مختلف یکپاره و تنها با دست همان مأمورین سابق که بر اثر خرابی اوضاع عمومی مملکت بحال خمود و بی قیدی باهرج و مرج می گذرانند چنان جنبشی ایجاد کرده که بخوبی احساس می شود مبارزه با خرافات که بدست آخوند ها در مغز عوام جا گرفته و تحریکات و دخالت آنها در سیاست و امور مملکتی با گردنکشی و تجاوزات بی در پی از طرف عشایر و ایلات و با مخالفت هایی که از طرف اشخاص از خود راضی بنام آزاد بخواه که مانع و سد بزرگی برای پیشرفت و اصلاحات ایجاد میکردند بانی بودن وسایل کار و مشکلات مالی و سازمان و نداشتن قشون و نداشتن اسلحه کافی برای مبارزه و ایجاد امنیت مسائلی بود که این مرد باید با آنها روبرو شود و باصلاح بکوشد در اواخر سال ۱۳۰۲ و اوایل ۱۳۰۳ علاوه بر این اقداماتی که باید برای برطرف کردن این مشکلات بعمل آید مسئله مبارزه با سلطنت و عنوان جمهوری هم بود که موافق و مخالف در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده مبادرت به نطق و متینک و تحصن در تلگر افخانه و مخایره تلگرافات



سر تیب لواء مختاری

خاطرات

پنجاه سال خدمت

۳



سردار سپه  
(رضاشاه)  
کبیر

به تهران می‌کردند فعالیت و مسافرت‌های پی در پی سران نظامی به شیراز و تهران برای اخذ دستور و تهیه وسایل و تجهیزات افراد نظامی و تشکیل اردو برای سرکوبی اخباری هم از تهران میرسید که مردم اصفهان را متوجه بخود میکرد و در نتیجه انعکاس همین اخبار در اصفهان هم از طرف طبقات مختلف فعالیت‌هایی ابراز می‌شد.

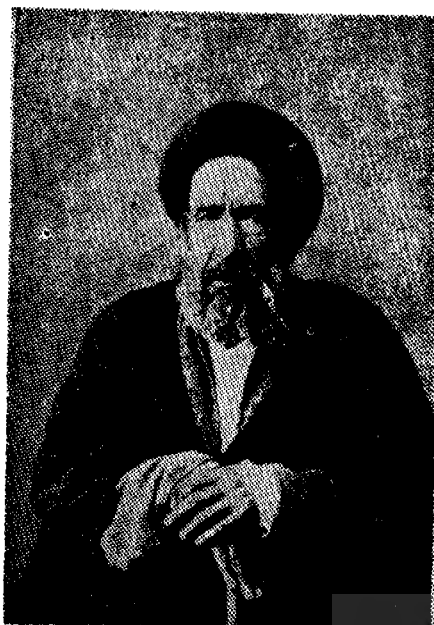
نصرت‌الدوله والی فارس و سردار معظم والی کرمان هم به اصفهان آمده پس از چند روز که در منزل صارم‌الدوله بودند به تهران رفت، وثوق‌السلطنه والی جدید فارس پس از چند روز توقف به شیراز رفت، در تهران هم ماجرای استعفاء سردار سپه و رفتن او به رودهن و تشنجاتی که در مجلس شورایی بین دسته‌جات مختلف ایجاد شده بود همه را نگران کرده بود. موضوع سقاخانه و کشتن قونسول آمریکا و ماجراهای دیگر یکی پس از دیگری همه را مشغول کرده بود.

در فروردین ۱۳۰۳ که سردار سپه با وساطت مجلس به کار مشغول گردیدند جشن‌های مفصل با آتش‌بازی و دعوت‌های پی در پی از طبقات مختلف مردم برای شرکت در سرور و شادی بعمل می‌آمد و برعکس در همان تاریخ فروردین که معمولاً برای تاجگذاری احمد شاه همیشه جشن‌هایی با چراغانی می‌شد اقدامی نکردید و هیچ يك از ادارات دولتی

هم چراغانی نکردند. همان موقع میتینگ‌های همه روزه در مدرسه چهارباغ به وسیله دسته‌جات مختلف و اشخاص داده می‌شد و هر کس برخلاف جمهوری نطق می‌کرد دستگیر می‌شد. نظامیان جداً در امور دخالت نموده مراقبت شدید برای پیشرفت نظریاتی که به نفع سردار سپه بود بعمل می‌آوردند، قوای پاپس هم علاوه بر کارهای روزمره عای خود بیشتر اوقات خود را صرف همین اجتماعات و حفظ انتظامات و جلوگیری از زدو خورد های دسته‌جات مختلف می‌کرد. چون هیچ يك از ناطقین دسته‌جات مخالف و حتی موافق خود شخصاً عقیده و ایمانی به گفته های خود نداشتند و اجتماع هم فقط روی سخن يك دیگران و حسن کنج‌کاوی شخص خود تشکیل میشد و آنها هم بدون اراده جمع شده و مطالب را نهمیده گوش می‌کردند و مره‌باد و زنده باد می‌گفتند بعلاوه کم‌کم ناطقین پیدا شدند که بصورت تفریح و سرخه کردن مردم و خود نمائی روی سکومیرفتند و مردم را بدور خود جمع کرده شروع به نطق های بی‌اساس و بی‌معنی می‌کردند و با رسیدن ما مورین پاپس با يك اشاره متفرق می‌شدند روزی به من خبر دادند که يك نفر سید طلبه روی سکوی در مدرسه چهارباغ ایستاده مشغول نطق کردن است و جمعیت زیادی مقابل مدرسه جمع شده راه عبور و مرور حیابان چهارباغ مسدود شده همان موقعی که من برای مشاهده جمعیت بطرف مدرسه چهارباغ حرکت کردم امیر لشکر آیرم رسید با حال برآشفته سؤال کرد چه خبر است و این شخص کیست که دارد نطق میکند گفتم حالا بمن خبر رسید می‌خواستم بروم که به بینم چه کسی است او خود در نظمیۀ ماند تا من رفته تحقیق نموده مراجعت کنم وقتی بمدرسه چهارباغ رسیدم جمعیت زیادی را دیدم ایستاده متوجه بیانات ناطق هستند جلوتر رفته دیدم ناطق سید محمد درجه‌ای طلبه (۱) مدرسه چهارباغ است که همیشه بواسطه حالات بهلول‌واری که داشت مورد تفریح ما بود و سر بسراپی گداشتیم او هم با گفتار خنده‌آور خود ما را مشغول میکرد من خود را پای سکوی مدرسه رسانده قدری به بیانات او گوش کردم دیدم جملات بی‌ربط و بی‌معنی و مخلوط که به هیچ‌وجه نمی‌توان از مقصود اد چیز بی‌فهمید که به مخالفت و یا موافقت جمهوری است می‌گوید و در ضمن بیان هر جمله با خنده‌های مسخره آمیز معمولی خود مردم را سرگرم کرده است من با اشاره به او فهماندم که کافی است از سکوی پائین بیاید او هم فوراً پائین آمده با من خوش و بش کرد گفت دیدید مردم چقدر ابله هستند بدون اینکه دقت و توجه کنند که من چه مزخرفاتی می‌گویم و مقصود من چیست این همه مدت با چه ولمی به یاوه‌های من گوش می‌کنند و از کار و کاسبی خود بازمانده‌اند، من برای اینکه او را حضوراً به امیر لشکر معرفی کنم با او به طرف نظمیۀ حرکت کردیم مقابل در نظمیۀ که رسیدیم جمعیت غفلتاً هجوم آورده روی تعصب بی‌جامانع بردن او بداخل نظمیۀ شدند در صورتی که خود او از آمدن به نظمیۀ با نداشت کار به کشمکش و زدو خورد با سبانیان با جمعیت کشید و جمعیت متفرق شد. سید محمد در حالی که بین کشمکش نعلین‌های خود را گم کرده بود به داخل نظمیۀ آمد، امیر لشکر و رئیس ستاد که منتظر بودند سید محمد را با پای برهنه و آن قیافه جالب بهلولی در حال خنده تمسخر آمیز ایستاد فرمانده لشکر از او پرسید، تو کی هستی و چه می‌گفتی؟ سید مرتباً می‌خندید و جواب نمیداد. من آهسته به

۱- این شخص غیر از حضرت آیت‌الله درجه‌ای است که در مدرسه نیم‌آورد اصفهان سکونت

و مرجعیت داشت. (و)



سید حسن مدرس



صاحبدولة

فرمانده لشکر گفتم که این شخص طلبه مدرسه چهار باغ است قصدی نداشته است و من خوب به حال او آشنائی دارم . ایشان مجدداً رو به سید کرده گفتند : مقصود تو از نطق کردن برای جمعیت چه بود سید جواب داد مقصود من سنجش میزان خیریت مردم بود چون د خودم هم نمی فهمیدم چه میگویم همنقدر می دیدم در مقابل مزخرفات و مطالب بی سرونه من جمعیت نفهمیده ابراز احساسات می کند و حالا خیریت مردم بر من ثابت شد امیر لشکر بعنوان اینکه این مرد دخل است دستور داد او را به بیمارستان لشکر برده و تحت نظر باشد سید خوشحال شد گفت پس بگوئید نعلین مرا بیاورند سید را به بیمارستان بردند من برای او قند و جای فرستادم و خودم هم روزی بدیدنش رفتم دیدم خوشحال است گفت از این نطق کردن نتایج خوبی بردم برای اینکه يك پرستار خوشگلی که در مدت دوره طلبه گی ندیده بودم مراقب من است و غذای خوبی هم بمن میدهند جای راحتی هم دارم دیگر از این بهتر چه باشد پس از چند روز که بیانیه رئیس الوزراء مبنی بر منصرف شدن از جمهوری منتشر شد او هم مرخص گردید به حجره خود در مدرسه چهار باغ رفت و در همان اطاق که سالها زندگی میکرد تا این اواخر که من به اصفهان رفتم به همان صورت زندگانی محقرانه ای داشت که به او همیشه کمک می کردم و حقوقی برای او تأمین کردم که راحت باشد . این سید حرکات و رفتار مخصوص به خود داشت . روزی سید حسن مدرس به اصفهان آمد ، استقبال و تشریفات که از طرف مردم حتی حکومت برای او منظور کرده بودند بی نظیر بود . مدرس به مدرسه چهار باغ وارد شد موقعی که حکومت و رؤسای ادارات و علماء واعیان و طبقات مختلف دور و اطراف او نشسته

بودند . سید محمد درچه‌ای با همان حالت مخصوص که عباى خود را با دو دست به پشت کمر خود جمع می‌کرد و عمامه سیاه کوچک خود را به پشت سر جا میداد از بین جمعیت با زحمت زیاد خود را به سید حسن مدرس رساند ، ایستاد و گفت : اگر آن نان و پنیر و آبگوشی را که اغلب با هم می‌خوردیم فراموش نکرده‌ای ناهار را بیا در حجره من با هم بنخوریم . سید حسن مدرس هم باکمال خوشروئی با وی از گذشته یاد کرد و وعده داد يك روز حتماً به حجره او خواهد رفت ، سید هم بدون تشکر و ادای احترام معمول برگشت و به حجره خود رفت .

روزی سید محمد به منزل من آمد یکی از رفقایم منزل من بود و مشغول زدن تار بود ، سید که وارد اتاق شد گفت این صدا از چیست ؟ گفتم : تار است و به‌یقین آلتی است که آخوندها آن را آلت غنا می‌دانند و مخالف صدای آن هستند و هر جا باشد آن را می‌شکنند . گفت : حالا می‌فهمم که این آخوندها چقدر از مرحله پرت هستند ، صدای به این دلنشینی که آدم را حالی به حالی می‌کند مورد لعن قرار می‌دهند .

بالاخره آهنگ رنگی که نوازنده آن به صدا درآورد سید را به وجد واداشت و به‌قدری خوشحال شد که حد نداشت چون بطوری که می‌گفت تا آن روز تار ندیده و صدای آن را نشنیده بود تا بدانند که چقدر لذت بخش است .

خلاصه پس از بیانیته رئیس‌الوزراء موضوع جمهوری منتفی گردید . امیر اقتدار حاکم اصفهان به تهران احضار و به وزارت پست و تلگراف منصوب و غلامرضا خان میر پنج به‌جای او به اصفهان آمد و سرهنگ احمد علی‌خان زند رئیس نظمی هم به تهران رفت و به ریاست تأییدات تهران منصوب شد و مشیر همایون شهردار به جای او به ریاست نظمی اصفهان انتخاب شد . در مدت کوتاهی که یاور نظام همایون عهده‌دار کارهای نظمی بود او اهل اصفهان و مردی شاعرپیشه بود و قبلاً در دستگاه حکومت‌های محلی کار می‌کرد ، موقع ورود ما به اصفهان در سال ۱۲۹۸ رئیس نظمی بود که بعداً با درجه سلطانی به سمت معاونت نظمی باقی‌وسپس به درجه یآوری ارتقاء یافت . او ممتاز به تریاک و مشروب بود و بیشتر میل داشت با دوستان تریاکی که در آن زمان در اصفهان اغلب مردم مبتلا بودند پای منقل بنشینند و شعر بگویند و اخیراً هم به عشق خانم قمرالدوله گرفتار شده بود و شب و روز خود را نمی‌فهمید و قمرالدوله هم که در عشق بازی و خوشگذرانی شهرتی داشت کار عشق نظام همایون با او به جایی رسید که همه روزه صبح‌ها اول وقت شعر جدیدی برای قمرالدوله می‌ساخت و برای او می‌فرستاد روزی که گزارش مجرمانه واقعات شهری را هم تهیه کرده بود که برای حکومت بفرستد از فرط بی‌حواسی شعر عاشقانه‌ای را که سروده بود در پاکت مجرمانه لاک و مهر شده حکومتی می‌گذارد و گزارش مجرمانه حکومتی را در پاکت قمرالدوله جا می‌دهد و هر دو پاکت را به پاسبان نامهران می‌دهد که به مقصد برساند نامهران هم پاکتها را به مقصد می‌رساند . رئیس دفتر حکومتی آن موقع شاهده در پاکت را که لاک و مهر داشت باز می‌کند می‌بیند که چند بیت شعر عاشقانه به نام قمرالدوله در پاکت است ضمناً قمرالدوله هم پاکت را باز می‌کند می‌بیند گزارشات مجرمانه شهری را برای او فرستاده هر دو با تلفون با نظام همایون تماس گرفته به حال تعجب‌طلب

را می گویند متوجه می شود که از فرط علاقه به آن خانم ، حواس پرتی پیدا کرده و این اشتباه شده ، التماس می کند که هر دو نامه را پس بفرستد تا جا به جا کرده دوباره بازپس فرستد. این افسر بعداً در واقعه قم که طلاب متعرض ملکه پهلوی شده بودند و اعلیحضرت رضا شاه شخصاً به قم رفته اقدامات شدیدی کرده بودند رئیس نظمی بود که مورد غضب و بی عنایتی شاه قرار می گیرد .

به هر صورت مردم اصفهان از انتقال سرهنک احمد علی خان زند به تهران بسیار آزرده خاطر و متأثر شدند چون افسر بسیار فهمیده و خلیق و مؤدب ، باسواد و محبوب و توفیق طولانی او در اصفهان بین مردم علاقهای ایجاد کرده بود البته با افسرانی هم که از تهران با ایشان به اصفهان آمده بودیم بسیار متأثر و ناراحت شدیم .

در اوائل سال ۱۳۰۲ عطاءالملک دهش که مرد فعال و خوش فکری بود با زحمت زیاد و سرمایه کم در صدد وارد کردن کارخانه پارچه بافی برآمد و با مسافرت به آلمان و اقداماتی که لازم بود اسباب و لوازمات کارخانه را تدریجاً وارد کرد البته در آن تاریخ یکی از مشکلات بزرگ نبودن راه خوب و پل های محکم در بین راه بود که ادوات سنگین کارخانه را بتواند به اصفهان برساند و همچنین اتومبیل بارکش شهری که دیگرهای بخار را حمل کند نایاب بود ولی این مرد فعال با زحمات فراوان مقصود خود را برآورده کرده و مشغول ساختن محل کارخانه در کنار رودخانه تحت سرپرستی شویمان آلمانی که سوابق زیادی در انقلابات ایران داشت و یکی از اعمال جاسوسی آلمان بود شد در اواسط کار پولش تمام شد و ناچار به حاج محمد حسین کازرونی که یکی از تجار معروف و مشهور اصفهان بود متوسل شد و با تدبیر و وعده های امیدوارکننده و توضیح نتیجه استفاده فراوان از کارخانه او را به عنوان شریک وارد کار کرد و ابتداء ۲۰ هزار تومان از او گرفت.

حاج محمد حسین کازرونی مردی درشت هیکل و بی سواد ولی فعال و باهوش بود و دارای املاک و مستغلات زیاد و تجارتخانه و شرکت های متعدد بود خود او برای من تعریف کرد که در ابتداء موقع جمع آوری شیره تریاک به دهات اطراف می رفتم و باقی مانده شیره تریاک را که در صحرا روی گرز خشخاش باقی مانده بود جمع آوری می کردم و با زحمات فراوان با طبق بر روی سر به اصفهان می آوردم و آرزو داشتم خداوند به من آنقدر استطاعت بدهد که یک قاطر خریداری کنم و سواره به دهات اطراف بروم تا اینکه خداوند آرزوی مرا برآورده کرد و از جمع آوری شیره تریاک و بعداً به خرید شیره و حمل به شهر تدریجاً به کشت و تجارت آن ادامه دادم . چون از عطاءالملک خیلی نگران بود می گفتم حالا عطاءالملک آمده نتیجه زحمات چندین ساله و سرمایه مرا دارد تفریط می کند نمی دانم آخر عاقبت چه به سر من خواهد آورد روی این طرز تفکر اختلاف آنها روز به روز زیاد شد تا بالاخره سردار سیه در مسافرتی که به اصفهان کردند این دو نفر را به یکدیگر نزدیک و با صدور دستور به اینکته مدارس و مأمورین پارچه وطنی مصرف کنند و همچنین برای خرید پارچه احتیاجات ارتش کمک بزرگی کردند و کارخانه توانست ۵۰ کار خود ادامه دهد و بعداً هم دیگران تشویق و تشکیل شرکتها دادند و کارخانه جات دیگری در اصفهان دایر شد کارخانه وطن هم بعداً درست به تملک کازرونی درآمد .